هو العلیم

ملاک حسن و قبح اعمال

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۲ - مجلس پنجم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبِىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وقد رجوت ان لا تخيب بين ذين و ذين منيتى فحقق رجائى و اسمع دعائى يا خير من دعاه داع و افضل من رجاه راج

ای پروردگار امید دارم که بین این دو و این دو، آن آرزو و امنیه‌ی من را تو برآورده کنی، و مرا در این آرزو و امید بی‌نصیب نگردانی. **فحقق رجائی** پس امید مرا محقق کن، **واسمع دعائی** و تقاضای مرا بشنو ای کسی که بهترین شنونده هستی برای کسی که صدا می‌زند و از میان افراد و اشخاص و موجودات افضل افرادی هستی که به او امید بسته‌اند.

دیشب خدمت رفقا عرض شد آنچه که در قبال پروردگار مربوط به ماست، عبارت است از سوال و درخواست، سوال و درخواستی که همراه با عصیان اوست، و با تمرّد از دستورات اوست، و سرپیچی از فرامین اوست، سوال ما همراه با این مطلب است، پس بنابراین عینا فرمایش قبل امام سجاد است که عرضه می‌دارد به پروردگار **ادعوك يا رب بلسان قد اخرسه ذنبه**، ای پروردگار، من که تو را می‌خوانم و از تو تقاضا و درخواست و طلب می‌کنم با زبانی است که گناه او را الکن و لال کرده، با این زبان تو را می‌خوانم حالا خودت هر چی می‌دانی و هر کاری می‌خواهی بکنی دیگر ما همین هستیم، ما و ضعیتمان این است، زبان ما، زبان فرد گناهکار است.

یک روز یکی، یک شخصی را آورده بود پیش مرحوم آقا، یک پیرمردی بود طهران که در خانه‌اش شبها مجالس روضه و سینه‌زنی داشت دو سه ساعت همینطور سینه‌زنی و ... داشت تا یک بعد از نصف شب و اینها و بعد هم آبگوشت می‌دادند و چی می‌دادند و خلق اللَه مرخص می‌شدند، توسل دیگر! اسمش را گذاشته بودند مجلس توسل و از این چیزها، شبهای جمعه.

من یک دفعه او را در یک جا دیدم می‌خواستم ببینم میزان معرفتش به امام علیه السلام چقدر است؟

دیدم که بابا خیلی این پرت است از قضیه، اصلا هرّ را از برّ تشخیص نمی‌دهد و بعد خودش را جزو پیشتازان ولایت و توسل قلمداد کرده است. حالا دیگر بماند. این را آورده بود پیش مرحوم آقا، به عنوان اینکه خب [این] یک فردی است بسیار بسیار .....! همان کسی که به من گفته بود به آقا بگو که عصر جمعه به جای دعای سمات زیارت عاشورا بخوانند! ماشاللَه به فهم و ....! نمی‌دانم این تحفه و زیرخاکی را از کجا پیدا کرده بود؟ به من گفت فلانی آمده اینجا می‌خواهیم بیاییم پیش آقا، گفتم آخر خدا بگویم چه کارت کند؟ اینها را ببر خانه خودت اگر دلت می‌خواهد، این پدر ما چه گناهی کرده گیر امثال شماها افتاده؟ آخر این کیست [که تو] می‌خواهی .....؟ نه! تو چی کار داری؟ تو به آقا بگو، خب اگر به آقا نگوییم فردا می‌گویند آقا به آقا سید محسن گفتیم بیاید به شما بگوید نگفت! اتفاق افتاده‌ها، به ما بعضی از مطالب را افراد و رفقا می‌گفتند و من صلاح نمی‌دیدم این حرف را اصلا به آقا بزنم، اصلا درست نبوده و نگفتم، بعدها دیدیم اوه اوه چه شرّی به پا شد! شکایت به آقا و یکی دوتا هم نبوده، موارد عدیده [بوده]، خب حالا آقا چی کار کنند؟ خب هیچی ما را می‌خواستند و دعوا می‌کردند جلوی آنها، وقتی یک حرفی به شما می‌زنند [که] به من بگویی نباید از خودت اظهارنظر کنی تو وظیفه‌ات این است که ....، و ما هم می‌گفتیم چشم، ولی کار خودمان را می‌کردیم.

این گفت که آقا این را بگو، ما هم آمدیم گفتیم، حالا من هم نشستم، این آمده [تا] نشست، این دکمه را زد شروع کرد نوار چرخیدن، یک شِرُّ وِرهایی می‌گفت، یک شرُّ ورهایی! از جمله مطالب ایشان این بود که بحمداللَه و به فضل خدا این دندانش هم هی می‌رفت اینور و آنور و می‌آمد، خوب درست جا نینداخته بود و هی درست می‌کرد و جا می‌انداخت می‌گفت به فضل خدا الحمدلله به آنجا رسیدم که دیگر گناهی از من سر نمی‌زند، هر چرند و پرندی که می‌گفت آقا تا حالا دندان روی جگر گذاشته بودند و هیچی نمی‌گفتند اینجا دیگر طاقتشان تمام شد، گفت همین که احساس می‌کنید گناه نمی‌کنید بالاترین گناهی است که هیچ امیدی به برطرف شدنش و به بخشش وجود ندارد.

این یک دفعه گفت چی آقا؟ اصلا چیز شد، اصلا ....! خب تا حالا کسی بهش این حرفها را نزده بود، تا حالا فقط هندوانه می‌گذاشتند بغلش، هندوانه‌های بیست کیلویی سی کیلویی حتی تا چهل و پنجاه و شصت کیلویی هم شنیدیم، حالا نمی‌دانم [از] کدام [یک بوده؟] از این هندوانه‌های بندرعباسی هست می‌گویند می‌گذارند زیر بغل اینها و حاج آقا و حاج آقا و اهل توسل و فلان و .... امان امان از این مردم و امان از این احمق‌ها که اینطور باعث اتلاف وقت مردم می‌شوند.

این یک دفعه ....! گفتند بله همین است، همین که احساس می‌کنید دیگر گناهی نمی‌کنید بالاترین گناه است زیرا عبد در مقام عبودیت احساس صلاح در قبال مولا را نمی‌کند، این دیگر هیچی اصلا، دیگر هیچی، اصلا دیگر ساکت شد و .... و آن بنده خدا هم خب واسطه فیض بود، و فهمید که مثل اینکه به کاهدون زده،

همیشه هم که چیز نیست گاهی اوقات به کاهدون می‌خورد. خلاصه کولش را برداشت و آورد، در کوچه به او گفتم ای چشمت درآید گفتم به تو که آخر جلوی همان پیرمرد [، او] هم بود گفتم به تو که آخر وقت پدر ما را نگیر و چیز نکن و اینها.

احساس گناه ما دیگر نداریم، احساس گناه نداریم! چی چی احساس گناه نداری آقاجان؟ چی احساس گناه نداری؟ گناه شراب خوردن و از دیوار مردم بالا رفتن که نیست، گناه عبارت است از کدورت و پوششی که بر نفس غلبه می‌کند و می‌افتد و انسان در مقابل پروردگار برای خود وزانت و متانت و استقلال و حیثیت وجودیه قائل است، این معنا معنای گناه است و هر شخصی که گناه می‌کند در این قضیه وارد می‌شود، در بعضی از موارد گناه این حیثیت کم است، در مواردی زیاد است، در بعضی موارد اصلا مسئله‌ی این استقلال برای آن فرد خیلی تجلی ندارد، فرض کنید که فرد نوجوان است، جوان است، خیلی از مطالب سر درنمی‌آورد، خیلی از مسائل به گوشش نرسیده، این اصلا نمی‌فهمد، تشخیص نمی‌دهد که ا عجب! این هم ممکن است که خلاف باشد، خلاف باشد.

من در بعضی از اوقات با بعضی از افراد صحبت می‌کنم راجع به ...، وقتی که یک تذکری می‌دهم فرض کنید که شخصی که خب .....، اصلا تعجب می‌کنم این اصلا نمی‌فهمیده که این تا حالا گناه است! اصلا نمی‌فهمیده، به مخیله‌اش خطور نمی‌کرده که این عمل خلاف و عمل زشت اصلا گناه است تمرد است، و وقتی که می‌گوییم اصلا عجیب خیلی منقلب می‌شود.

لذا آن جنبه‌ی حیثیت استقلالیه و انانیتی که یک شخص مسن و یک شخص در سن بالا دارد نسبت به پروردگار و نسبت به توغل در دنیا و تعلق به دنیا، هیچ وقت یک همچنین چیزی را یک جوان یا یک نوجوان و اینها ندارد، و بر همین اساس است که باید مسائل حقوقیه و جزائیه و مکافات و قصاص و دیات و امثال ذلک، روی این مسئله باید سنجیده بشود، باید سنجیده بشود. ان‌شاءالله اگر خداوند توفیق داد در کتابی که هی وعده‌اش را دادیم و تابحال هم موفق نشدیم، در کتاب ارتداد در اسلام، در آنجا خواهیم گفت که اصلا بسیاری از آنچه را که خیلی‌ها، آن مسائل و قضایا و مصادیق را از جمله‌ی ارتداد می‌دانند اصلا ارتداد نیست. اشتباه است، خطا است، نفهمی است، جهالت است، عدم علم است، لغزش است، عدم اطلاع است، عدم سعه وجودی است، و عدم سعه ظرفیت [است]. بله؟

ان‌شاءالله در آنجا بیان می‌کنیم، لذا یک فردی که یک عمل خلافی انجام داده اینطور نیست حاکم شرع او را بیاورد هشتادتا تازیانه بزن! نخیر، باید نگاه کند به خصوصیات روحی او و به مسائل و جوانب او و آن قضایایی که در آن قرار داشته و فضایی که در آن فضا بوده، و تخیلات و توهمات او، هزار نکته در اینجا باید مراعات بشود و بر حسب آن‌ها باید نتیجه گرفته شود و تصمیم گرفته شود که راجع به این مورد و در این

مصداق چه باید کرد؟ ممکن است یک نفر همان عمل خلاف را انجام بدهد، در یک سن دیگری در یک موقعیت دیگری، حتی لازم باشد بیش از آن مقداری که شارع به حسب ظاهر تعیین برای حد کرده است او را مورد عقاب قرار داد، بر حسب مصالحی که در اینجا هست. اینطور نیست که همه به یک شکل و به یک عنوان و به یک قسم مورد خطاب و عتاب قرار بگیرند. نه! اینطوری نیست، فرق می‌کند. آن جهت انانیت و خصوصیت و میزان کدورت و ظلمت فاعلی نه فعلی، نسبت به تعیین موارد جزا و آثار فعل، تاثیر غیرقابل انکاری دارد. و بر آن اساس فقیه یا قاضی و حاکم باید فرد را مورد مصداق برای تبعات آثار برای فعل قرار بدهد چه در جهت اثبات چه در جهت نفی.

خب این مسئله به همان حیثیت درونی انسان برمی‌گردد، که انسان در قبال پروردگار چقدر ایستاده است، و در قبال پروردگار چقدر برای خود حساب باز کرده است، همه به آن قضیه برمی‌گردد. دیشب خدمت رفقا عرض کردیم که در مسئله‌ی عبد دو حیثیت قرار دارد نسبت به پروردگار، یکی آن فعلی است که انجام می‌دهد کاری که انجام می‌دهد، از نقطه‌ی نظر فعل و از نقطه‌ی نظر کار ممکن است که کار او با کار سایر افراد تفاوتی نداشته باشد، یا عملی که ما انجام می‌دهیم با عمل و فعلی که یک ولی الهی انجام می‌دهد از نظر ظاهر فرقی نداشته باشد، شما به رکوع می‌روید چه می‌گویید؟ در ذکر رکوع، سبحان ربی العظیم و بحمده، سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان ربی العظیم و بحمده، اللَهم صل علی محمد و آل محمد. این ذکر رکوعی بود که ما همیشه از مرحوم حداد می‌شنیدیم، سه‌تا سبحان البته یکیش هم کافی است، سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده و سجده هم همینطور ایشان سه مرتبه می‌گفتند و حتما هم صلوات در رکوع و در سجده را ایشان خب می‌فرستادند، خیلی خب، حالا بنده هم می‌روم رکوع همینطور می‌گویم، خب چه فرقی کرد؟ من هم می‌روم در رکوع سه بار می‌گویم سبحان ربی العظیم و بحمده، خب من هم شدم او؟ من هم شدم حضرت حداد؟ یا این سه مرتبه ذکر رکوع کارم تمام شد؟ این می‌شود چی؟ این می‌شود تشابه مقام اثبات با مقام اثبات ظاهری در اولیاء الهی. ما در این مسئله با آنها تشابه داریم.

کلام ما ممکن است مثل کلام آنها باشد، ذکر ما ممکن است مثل ذکر آنها باشد، شبها قبل از دعای خواب آنها دعای اللَهم یا من احتجب بشعاع نوره ان نواذر خلقه، این دعای احتجاب را می‌خواندند به شاگردان خودشان هم حالا نه به همه، دستور این دعا را هم می‌دادند، آنها هم می‌خواندند، خود مرحوم والد رضوان اللَه علیه بنده یادم است، قبل از خواب، الان صدای ایشان در گوشم است وقتی که آهسته این دعا را می‌خواندند در رختخواب، اللَهم یا من احتجب بشعاع عجیب دعائی است واقعا، مخصوصا آن فقرات آخرش که اصلا کولاک می‌کند، این کیفیت ظهور مقام احدیت و ذات را در مظاهر اسماء کلیه و صفات کلی.

این را می‌خواندند، هنوز این دعایی که می‌خواندند در گوش ما هست، دعایی که توصیه می‌کردند افراد

در قنوت شفع یا وتر، آن دعا را بخوانند، کدام دعا؟ دعای سحر ماه مبارک رمضان از امام باقر علیه السلام، **اللّهم انی اسئلك من بهائك بابهاه و كل بهائك بهی**، مو بر بدن انسان راست می‌کند واقعا این دعای حضرت، واقعا عجیب است. دعای عجیبی است که فقط و فقط به خود ذات پروردگار توجه دارد و بس، حتی به آلاء و نعماء و مظاهر او اصلا توجه ندارد خیلی دعای عجیبی است.

ایشان دستور می‌دادند و چقدر خوب است که رفقا همه این کار را هم انجام بدهند، چون دستور دستور خاص نبوده، که در قنوت نماز شفع نماز شب، یا نماز وتر هر کدام، البته شفع بهتر است همان دو رکعت آخر که رکعت دهم باشد، همین دعا را دعای قنوت قرار بدهد، اول با مفاتیح، مفاتیح را دست بگیرید، این دعا را بخوانید وقتی که حفظ شدید آن وقت از حفظ دعا را در نماز شفع بخوانید آثار عجیبی دارد، بسیار آثار عجیبی، خود مرحوم حداد شنیدم که فرمودند مداومت بر این دعا گنج‌هایی از معرفت را به روی انسان باز می‌کند، مداومت، مداومت بر این دعای امام باقر علیه السلام.

خب ما هم همین کار را می‌کنیم، خیلی خب حالا ما شدیم آقای حداد؟ ما شدیم نعوذ باللَه امام باقر؟ کسی که می‌آید این دعا را انشاء می‌کند و به شیعیان دستور می‌دهد که این دعا را بخوانند، امام باقر علیه السلام، خب آن چه معنایی، آن چه حقیقتی در پشت این دعا داشت؟ واللَه حمار هم می‌فهمد یک قضیه‌ای هست، چیه ما هی خودمان را می‌زنیم به آن راه؟ آخر چی؟ حمار هم می‌فهمد یک تفاوتی هست، بین این و بین آن.

خدایا من تو را به بهاء تو قسم می‌دهم در حالی که هر بهاء و تجلی بهاءِ تو، خودش دریائی از بهاء و عظمت است، خدایا من قسم می‌دهم تو را به تمام بهائت با تمام سعه وجودی، این چیست؟ این امام باقر چی می‌خواهد اینجا بفرماید؟ چی می‌خواهد بگوید؟ بها بها بهاء! چه قضیه‌ای هست؟ ما معنای این بهاء را در کدام یک از این کتب فقهی می‌توانیم پیدا کنیم؟ کتب اصولی؟ کتب لغت و المنجد و لسان العرب می‌توانیم پیدا کنیم این بهائی را که امام صادق می‌فرمایند؟ خب بفرمایید دیگر آقا! آقا سوال می‌کنیم جواب بدهید دیگر! خب بگویید منظور امام باقر چیست؟ منظور امام باقر در اینجا چیست؟ غیر از این دو متری که ما در جلوی پایمان داریم می‌بینیم چی داریم احساس می‌کنیم؟ چه چیزی می‌فهمیم؟ آیا همان مقدار از معرفتی که در ما هست همان مقدار باعث شده که امام باقر این دعا را انشاء بفرماید؟ همین مقدار دیگر! آره همین دیگر، وظیفه‌ی عبد عبودیت است، کاری ندارد به اینکه مولا کی هست و چی هست، خیلی خب، بها دیگر، خدایا تو خیلی بها داری، عظمت داری، قیمتت زیاد است.

یعنی همین مقداری که الان ما داریم می‌فهمیم همین مقدار علت برای انشاء این دعاست؟ ای ای ای، ماشاللَه ماشاللَه! خب آن طرف مطلب چیست؟ ببینید! امشب صحبت را از یک جا دیگر شروع کردم تا اینکه به یک نکته‌ی بسیار دقیق که خیلی از ماها از این نکته غافل هستیم به آنجا برسیم گرچه یک مقداری مقدمه‌اش

مقدمه‌ی بعید است، آن حقیقت ربطیه‌ای که بین عبد و پروردگار است، آن حقیقت ربطیه اصل و اساس و اس و مُخّ و حقیقت و ریشه‌ی همه‌ی تصرفات و امور ما را تشکیل می‌دهد، که او عین مقام عبودیت است، آن حقیقت ربطیه، همان حقیقت اتصالیه، همان توجه نفس و توجه قلب به مراتبی که دارد، هر مقدار بیشتر همان مقدار نصیب افزون‌تر، هر چه بیشتر نصیب افزون‌تر.

در آیه قرآن مگر نداریم؟ در قربانی لَنْ ینالَ اللهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکنْ ینالُهُ التَّقْوی مِنْکمْ الحج، ۳۷ این آیه یعنی چه؟ این یعنی چه؟ یعنی گوشت این قربانی، خون این قربانی، پشم قربانی، این اعضا و جوارح، این که به خدا نمی‌رسد، گوشتش را شماها می‌خورید به خدا چه مربوط است؟ این به خدا چه ربطی دارد؟ گوشتش را شما دارید تکه تکه می‌کنید و تقسیم می‌کنید بین خودتان، به همسایه‌ها می‌دهید، به قوم و خویش می‌دهید خب این ربطی به خدا ندارد، چرا منتش را سر خدا می‌گذارید؟ بعضی‌ها می‌آیند گوشت قربانی می‌کنند بعد هم همش را برمی‌دارند برای خودشان و می‌گذارند در یخچال و فریزر و فلان و این حرفها! حالا یک دُم و سُم و چیزی پیدا بکنند می‌دهند قربانی! این [که] قربانی نیست. این که قربانی نشد. گوشتش را که خودتان برمی‌دارید می‌خورید، اعضا و جوارحش [را] که بین خودتان قسمت می‌کنید، خونش هم روی زمین ریخته می‌شود و خلاصه، اینهایش که ربطی به خدا ندارد، این مربوط به جنبه‌ی خلقی مسئله است، جنبه خلقی و جنبه ظهور قضیه است که این جنبه‌ی ظهور ارتباطی به خدا ندارد این مربوط به خودتان است، حالا یا به همسایه بدهید یا [خودتان بردارید،] بالاخره از اینجا می‌رود پایین، وارد شکم می‌شود دیگر، ارتباط به خدا ندارد.

اگر در این قربانی قصد قربت داشتید، کسی متوجه نمی‌شود، اگر هم در این قربانی قصد قربت نداشتید آن هم کسی متوجه نمی‌شود، متوجه می‌شود؟ پیشانی کنتور می‌اندازد؟ ها؟ مثلا اگر یکی قصد قربانی نداشت شما نگاه می‌کنی می‌بینی صفر است، آقا! حواست را جمع کن! برای خدا قربانی کن!

روی پیشانی چیزی نینداخته! خدا هم خیلی ستار العیوب است اگر قرار بود اینجا یک کنتور می‌گذاشت ای وای! اول من باید فرار می‌کردم، بعد هم شما از دست ما! واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند، چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند! بله!

یکی از دوستان نقل می‌کرد می‌گفت یک روز صبح رفته بودم برای زیارت حضرت خواجه، کسی نیامده بود، خب برای او در را باز می‌کردند آشنا بود و اینها، باز می‌کردند، می‌گفت همینطور که نشسته بودم دیدم یک مرتبه یک عده‌ای آمدند! هنوز رسمی نشده بود که در را باز کنند و مردم بیایند، و خب بله! بعضی‌ها حتما باید زیارتشان غیر رسمی باشد! به شکل غیرعادی!

گفت خلاصه در را باز کردند و یک عده‌ای آمدند و در میان آنها یک معممی بود، هنوز هم هست،

می‌گفت ما کفشمان را درآورده بودیم، هر وقت به زیارت جناب خواجه، به شیراز مشرف می‌شوید کفشتان را دربیاورید، کفشتان را پایین دربیاورید که:

سرزده داخل مشو ***میکده حمام نیست

بنده با چشم خودم دیدم همین امسال که به قبرستان بقیع مشرف می‌شدم بعضی از افرادی را که شاید باورش برای شما مشکل باشد، با کفش تا دم مقابر مطهره‌ی ائمه‌ی بقیع رفته بودند! با کفش و نعلین رفته بودند. ولی بعضی از افراد دیگر هم دیده بودم از همین افراد عادی، اینها کفششان را درآورده بودند و دست گرفته بودند خوشا به حالشان، خوشا به حالشان. حالا زیارت کدام یک از اینها نزدیک‌تر است؟ ها؟ تقرب آن بیشتر است یا آن؟ تقرب کدام بیشتر است؟ ولکن یناله التقوا منکم، با چه معرفتی به زیارت امام مجتبی و حضرت سجاد و امام باقر و امام صادق آمدی؟ با چه معرفتی؟ احمق! چرا کفشت را درنیاوردی؟ حتما باید طلا و جواهرات امام رضا جلوی چشمت بیاید تا [کفشت را] در کفشداری دربیاوری؟ او که یکی است این که چهارتاست، اینها پدران او هستند تازه، ها! حتما باید درِ طلا و گنبد طلای امام رضا را ببینی؟ او که زیارت زیارت خشت و طلا است دیگر زیارت امام رضا نیست. دیگر زیارت امام رضا نیست.

کفشتان را دربیاورید و بروید برای زیارت حضرت خواجه و همت بخواهید، بر سر تربت ما چون گذری همت خواه، خودش دارد یاد می‌دهد، همت، المرء یتیر بهمته، انسان با کسی که همت نداردها، عین سنگ آسیا همانجا می‌چرخد دور خودش، سنگ آسیا، حجر، این حجر هر چی هم می‌چرخد باز به زمین چسبیده است، یک سانت بالا نمی‌آید همان چسبیده است، مثل سنگ آسیاب.

خواجه هم همان را می‌گوید، بر سر تربت ما چون گذری همت خواه، همت بخواه، همت یعنی اراده، یعنی عزم، یعنی جدّیت، یعنی قصد، یعنی اهتمام. بله این حرف درست است خب درست است که درست است خب چی شد؟ درست است خب درست است، راه بیفت، خب پیگیری کن، دنبالش را بگیر، همین درست است درست است! این معلوم است همت ندارد، همت ندارد اگر همت داشت می‌گفت درست است پی آن را هم می‌گرفت دیگر، که زیارتگه رندان جهان خواهد شد، زیارتگه رندان جهان خواهد شد! خدا رحمتش کند. خدا رحمت کند که هر چه خیر است در عالم از نفوس اینها برمی‌خیزد، اینها.

می‌گفت که ما نشسته بودیم و دیدیم بله! آمدند و با کفش! خب جورابشان خاک می‌خورد! خاک هم نبود بیچاره‌ها شب قبل آمده بودند همه‌ی آنجا را شسته بودند، یک عده جوان و فلان و جوانهای پرشور و پرحرارت و فلان، من دیده بودم آنها را می‌آیند و می‌شورند و گلاب می‌ریزند و چه می‌کنند، یک شب خود بنده هم بودم، بعضی از شبهایی که اینها این کارها را می‌کردند، بله شسته بودند اصلا خاک هم نبود، گرد هم پیدا نمی‌شد ولی خب بالاخره حالا دیگر، پای مبارک شاید مثلا سردش بشود! خلاصه اینها آمدند همینطوری

بالا و شروع کردند بله! گفتن و خندیدن! نه فاتحه‌ای نه چیزی، نه خلاصه توجهی، نه ذکری هیچی هیچی، بله چه جای خوبی است، چه گلهای خوبی دارد و معطر است و بله! خیلی همچنین آن آقا هم اینجوری اینجوری می‌کرد و فلان، یک مرتبه یک بنده خدایی بود آنجا، بله پیدا شد که مسئول همانجا بود، حافظ دستش بود، این آقا، یک دفعه دنگش گرفت که آقا یک فالی برای ما بزن، یک فالی بزن و حال خوشی بهش دست داده بود، خواجه هم نه گذاشت و نه برداشت، فالش این آمد، واعظان کین جلوه در محراب و منبر .....! آقا می‌گویند رنگ این شده بود مثل لبو، لبو دیدید؟ لبو چند جور است، از آن لبو قرمزها که خیلی دیگر رنگش ....! سرش را انداخته بود پایین، حالا این هم هی می‌خواند، مشکل ....! التفات می‌فرمایید حضرت آقا، واعظان کین جلوه در محراب و منبر، آن هم معلوم بود که هیچ توطئه‌ای نبوده، زده بوده دیگر، جلوی همه، نه نشانه‌ای داشته، نه چیزی بوده. با دُم شیر بازی نکن آقاجان، با همه جا می‌خواهی بازی کنی با دُم شیر بازی نکن، اولیاء اینها اصد اللَه هستند، اینها اصود هستند و با اصود خدا آدم نمی‌تواند بازی کند ها! این بازی‌ها را بروید برای خودتان بگذارید، خودتان! بله. ولی اینجا مسئله‌اش فرق می‌کند. بر سر تربت ما چون گذری همت خواه، که زیارتگه رندان جهان خواهد شد.

آن وقت این جنبه که آن حقیقت و واقعیت پشت قضیه که آن جنبه‌ی ربطی و ارتباط با پروردگار است آن اصل و اساسِ جنبه‌ی اثباتی مطلب است هر چه هست آن جنبه‌ی ثبوتی است، و به میزان آن جنبه‌ی ثبوتی است که به جنبه‌ی اثباتی بها می‌دهند، ارزش می‌دهند، قیمت می‌دهند، بالا می‌رود، خدا می‌گوید آن نیتی که داری که می‌خواهی قربانی برای من کنی، گوسفند ذبح کنی و به فقرا تقسیم کنی، این عمل را می‌خواهی در راه رضای خدا انجام بدهی، می‌خواهی به رفقا و دوستانت اهدا کنی، آن جنبه‌ی الهی و جنبه‌ی قربت است که به من می‌رسد نه گوشتش، گوشتش که بالا نمی‌آید گوشتش که پایین می‌رود، از این گردن و حلقوم و گلوی مبارک پایین می‌رود و وارد معده می‌شود، گوشت که بالا نمی‌رود، استخوان که بالا نمی‌رود، آنچه که بالا می‌رود باید او حیثیت تجرّدیه داشته باشد تا منطبق با تجرد عوالم غیب باشد و توافق در سنخیت، لازمه‌ی حقیقت اتحاد است، آن نیتی که در قلب و ذهن است او می‌رسد به من، ولکن یناله التقوا منکم، تقوا چیست؟ یعنی نیت خالص، نیت صالح، در آن خدعه نیست، در آن چشم و هم چشمی نیست، در آن رعایت بعضی از مصالح نیست، این چندی پیش برای ما گوشت آورده اگر من گوشت نیاورم بد است، من هم تلافی کنم و حالا برایش ببرم، اینها چشم و هم چشمی است، اینها خراب می‌کند و فایده‌ای ندارد.

آنی که نیت، نیت خالص است و محقق جنبه‌ی عبودیت است، آن به خدا می‌رسد، و آن حیثیت حیثیت تجردیه است، مجرد است، دیگر ماده نیست، خدا هم مجرد است پس این مجرد به آن مجرد تقرب پیدا می‌کند این حقیقت یناله التقوا منکم، اصل و اساس در همه‌ی تصرفاتی است که انسان انجام می‌دهد در این دنیا، چه

تصرفات شخصیه چه تصرفات اجتماعیه یا تصرفات سیاسیه یا تصرفات در معاملات و مسائلی که مربوط به این دنیاست. آن حقیقت حقیقتی است که اصل و اساس است، اما کارهایی که ما انجام می‌دهیم آن کارها خب همه شبیه هم است، مثل هم است، شاید فرقی نکند، دوتا مسجد هر دو نماز می‌خوانند در یکی از آنها سیدالشهدا نماز می‌خواند در آن مسجد عمرسعد نماز می‌خواند، عمر سعد هم پیش‌نماز بود دیگر، در کوفه پیش نماز بود، یکی از پیش نمازها عمرسعد بود، خب هر دو هم نماز می‌خوانند هر دو هم می‌گویند بسم اللَه هر دو هم می‌گویند الحمدلله رب العالمین هر دو رکوع و هر دو سجود، و السلام علیکم و رحمة اللَه و برکاته، خب چی؟ تمام شد دیگر، با همدیگر فرقی نمی‌کنند، من نگاه بکنم هیچی نمی‌فهمم، اگر می‌فهمیدم خب دیگر دنبال عمرسعد نمی‌رفتم، پس معلوم است من نمی‌فهمم، من به چی نگاه می‌کنم؟ اثبات، من به ثبوت اطلاع ندارم، توجه کنید این است قضیه، داریم می‌رسیم به مسئله، آنی که من دارم بهش نگاه می‌کنم، فقط مسئله، مسئله‌ی اثبات است، فقط همین اعمال و رفتار ظاهری است، همین اللَه، از اینجا از دَمِ این زانو قشنگ بیاید، اللَه اکبر اینجا که می‌رسد، دَمِ گوش تکان هم ندهید، مردم تکان می‌دهند، من دیدم اینجا گوششان را تکان می‌دهند خدا بشنود، این اللَه اکبر، بعد هم خب بسم اللَه الرحمن الرحیم، الحمدلله ....

هم امام حسین دارد می‌گوید هم عمرسعد دارد می‌گوید، هر دو هم مثل هم دارند خیلی دقت کنیم اینجاست که بندها می‌لرزد، اینجاست قضیه خب امام حسین را از کجا شناختیم؟ این که با همدیگر فرقی نکردند، آن هم قشنگ، آن پدرسوخته به خاطر اینکه آن را بیشتر اتفاقا گول بزند چی کار می‌کند؟ هی چربش می‌کند و سبحان را بیشتر می‌کند و چیزهای دیگر، حربه همین است دیگر، وسائل همین است دیگر. حالا امام حسین یک سبحان می‌گوید و بعد بلند می‌شود، من نمی‌دانم شاید حضرت سه‌تا می‌گفت من خبر ندارم از خودم می‌گویم، یک سبحان ربی العظیم و بحمده اللَهم صل علی و آل محمد، نیاز ندارد، امام حسین نیاز به ظاهرسازی ندارد، امام حسین نیاز به کلک ندارد، امام حسین نیاز به خدعه ندارد، به ریا ندارد، امام حسین نیاز به تبسم و همچین یک خرده ....! به اینها ندارد، ها؟ امام حسین نیاز به کلمات را پایین آوردن و بالا رفتن و .....! نیاز به اینها ندارد، می‌گوید آه منم، می‌خواهی بیا می‌خواهی نیا، خداحافظ شما، شب عاشورا هم سی نفر بیشتر با من نیستند بقیه هم اصحاب خودم هستند روی هم رفته چند تا؟ ۷۲ تا والسلام نامه تمام، یا علی ما رفتیم، این کاری که امام حسین کرد. نه منت، شخص گفت که شمشیر و اسب من را بگیر که کسی که بر این اسب سوار شده است فلان است و کسی که شمشیر دارد به سنگ بزند ....، حضرت فرمودند **وما کنت اتخذ المضلین عضدا**، بلند شو برو گمشو، احمق! من آمدم با آن حیثیت ربطیه‌ی تو کار دارم، شمشیر به من می‌خواهی بدهی چه کار؟ بلند شو برو! من از مضلّین پناه نمی‌گیرم، کمک نمی‌گیرم و مضلّین را به عنوان عضد و بازوی خود اختیار نمی‌کنم. منی که فردا هزارتا تکه می‌کنند من را، چی بلند شوم بیایم بگویم آقا بلند شو؟

بیا بیچاره‌ی بدبخت، دارم دستت را می‌گیرم، وارد دریای رحمت بی‌پایان خدا می‌کنم! شمشیر داری به من می‌دهی؟ داری شمشیر به من می‌دهی؟ داری به من اسب می‌دهی؟ **وما کنت متخذا المضلین عضدا**، اینها! ببینید اینها را باید ما بنویسیم بگذاریم جلوی چشممان، این کلمات، کلمات امام حسین است، البته این آیه‌ی قرآن است اما استشهاد حضرت است.

خب مقام اثباتشان را شما نگاه می‌کنید می‌بینید یکی است، در مقام اثبات، او نماز می‌خواند او هم نماز می‌خواند، او روزه می‌گیرد این هم روزه می‌گیرد، او منبر می‌رود این هم منبر می‌رود، اینها افرادی بودند [که] اتفاقا خیلی هم قشنگ صحبت می‌کردند، بسیار صحبت می‌کردند، صحبت‌های جالب و جاذب، صحبت کردن که خب و انّ مِن البیانِ لسحرا، صحبت‌هایی هست که می‌گیرد، راجع به همین جریان نفوذ فاشیسم در اروپا، می‌گویند وقتی که این هیتلر صحبت می‌کرد انگار همه در تسخیر او قرار می‌گرفتند، مسحور صحبت او می‌شدند، خب خود این یک نوع هنرپیشگی است، یک نوع هنرنمایی است که انسان چگونه صحبت بکند و حالا اگر خب یک نفس قوی هم داشته باشد خب ضمیمه‌اش می‌شود.

امّا آنچه که مربوط به ارتباط بین او و پروردگار است چیست قضیه؟ در مسجد سیدالشهدا وقتی که شما می‌آئید، در آنجا چه ارتباطی احساس می‌کنید؟ در مسجد عمرسعد در کوفه می‌روید، آنجا چه ارتباطی احساس می‌کنید؟ در آنجا می‌روید حمد و الضالین و رکوع و سجده را به حسب ظاهر می‌بینید، یک خرده چشم باطنتان باز باشد شیطان مجسَّم را در آنجا می‌بینید که دارد سجده می‌کند، رکوع می‌کند و الضالین می‌گوید. شیطان ایستاده در محراب و دارد بسم اللّه می‌گوید، شیطان دارد می‌گوید ایاک نعبد، شیطان دارد می‌گوید! شیطان همین شیطان رجیم، و همین شیطان لعین، ایستاده دارد سبحان می‌گوید، بله! خیلی عالی، خیلی! آنجا می‌آیی در مسجد مدینه سیدالشهدا را می‌بینید او دارد نماز می‌خواند، خدای مجسَّم ایستاده است و دارد به مقام محمود خودش، خودش را حمد می‌کند، این کجا آن کجا؟ این کجا و آن کجا؟

مقام اثبات، هر دو یکی است، هر دو می‌روند رکوع هر دو بلند می‌شوند هر دو می‌روند سجده هر دو می‌نشینند، تشهد می‌کنند، قیام می‌کنند، اینها همه به جای خود، همه هست. اما پشت این قضیه؟ همین تمام شد؟ یعنی مثل هم هستند دیگر، اگر تمام شد یعنی مثل هم هستند پس بین عمرسعد و امام حسین دیگر فرقی نیست دیگر، خب هر دو رکوع کردند و هر دو سجود کردند و خب تمام شد، پس چیست آنی که ما را به فکر می‌اندازد و آنچه که برای ما دغدغه ایجاد می‌کند که ببینیم قضیه چیست؟ برویم پشت سر پسر رسول خدا بایستیم نرویم پشت سر پسر سعد وقاص، در حالی که هر دو می‌گویند و الضالین، هر دو می‌گویند ایاک نعبد و ایاک نستعین، هر دو می‌گویند سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی، هر دو دارند می‌گویند اما آنجا نرو اینجا بیا، این قضیه چیست؟ این برای چیست؟ حیثیت ربطیه است.

آن حیثیت ربطیه‌ای که پشت این است که به او می‌گویند مقام ثبوت، اصطلاحاً، فنی، مقام ثبوت، آن مقام ثبوتش ذات پروردگار است که تجلی کرده در ظهور و در مظهریت عبودیت، خود ذات پروردگار آمده در مقام عبد، دارد خود را حمد می‌کند، خود را تسبیح می‌کند آن مربوط به امام است‌ها، مربوط به امام معصوم است وگرنه در سایر افراد خب مراتب مراتب پایین‌تر است. آن دیگر به تجلی تام خودش در این عبد در سیدالشهدا تجلی کرده و این تجلی دارد خود را حمد می‌کند، خود را تعظیم می‌کند، خود را تکبیر می‌کند، خود را تهلیل می‌کند، خود را تحمید می‌کند، همه اینها تجلی ذات است در این وجود مقدس، یعنی خود همان تجلی این تقدس را ایجاد کرده و طهارت مطلقه را ایجاد کرده است. این می‌شود مقام چی؟ مقام ثبوت. آنور می‌روی نگاه می‌کنی شیطان مجسَّم، شیطان مجسَّم ایستاده، دارد در ظلمت محضه و کدورت محضه می‌گوید سبحان سبحان او هم دارد آن را می‌گوید آن طرف او دارد می‌گوید، این می‌شود مقام مقام ثبوت. پس حقیقت عبودیت و حقیقت اسلام و حقیقت تشریع می‌شود آن مقام چی؟ مقام ثبوت نه مقام اثبات که همان ظاهر و اینها باشد.

مطلب را گرفتیم؟ حالا ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم جا عوض شده، یعنی بعضی‌ها وقتی که نگاه می‌کنند به مبانی اسلام، به احکام اسلام، به امام حسین نگاه می‌کنند به آن شمشیر زدن و بر علیه یزید قیام کردن و مبارزه کردن و فلان کردن و کشته شدنِ امام حسین نه به خود امام حسین، به آن. در نظری که می‌اندازیم برای گرفتن ملاک ما به جای ثبوت به اثبات نگاه می‌کنیم، این چطوری صحبت می‌کند، چه قسم ملاطفت می‌کند، چه قسم قیام می‌کند، رفتارش به چه نحو است؟ در این جلد سوم اسرار، اگر خداوند توفیق بدهد من مشغول هستم الان هم حتی دارم می‌نویسم راجع به این قضیه، حالا چه شد که یک دفعه این به سر ما افتاد که در اینجا این مسئله را امشب مطرح کنیم اما خب در آنجا توضیح بیشتری می‌دهیم ابوحنیفه یکی از مخالفین منصور دوانیقی است، مگر نبوده؟ مخالف منصور دوانیقی بوده، خب از یک نظر مورد تایید بوده چون در مقابل امام صادق بوده، و به خاطر حساب‌های شخصی که با منصور دوانیقی بوده، منصور دوانیقی او را در زندان می‌اندازد و در زندان هم می‌میرد، ابوحنیفه در زندان می‌میرد، دشمن شماره‌ی یک امام صادق علیه السلام، که امام صادق در مجالسشان که ابوحنیفه بودند از او تقیه می‌کردند و مطالب دیگری می‌فرمودند که این بلند نشود برود کار دست بدهد، و در خلاف‌هایش و مسائل بسیار وقیح! واقعا عجیب است.

یک دفعه من می‌خواندم در احوالاتش، پارسال بود کی بود خیلی وقت پیش بود، قاضی بلند می‌شود می‌آید پیش ابوحنیفه در کوفه بوده می‌گوید فلان کس را ما آوردیم به عنوان دزد و می‌خواهیم دستش را [قطع کنیم] و فلان، آوردند آنجا و صحبت کرد و گفت این باید دستش قطع بشود، وقتی که رفت آن شخصی که پیش ابوحنیفه نشسته بود گفت این که [حُکمش] قطع شدن دست نیست، این که این است این که این کار را کرده، گفت ا راست می‌گویی و فلان! بعد گفت بفرست الان دستش را قطع می‌کنند گفت ولش کن بگذار

بکنند عیب ندارد حالا گذشته دیگر، اینقدر این معطل کرد تا رفتند دست آن بدبخت را قطع کردند که این از حرف خودش پایین نیاید! نگویند اشتباه کرده، آن وقت این دشمن شماره یک امام صادق، این را می‌اندازند در زندان، به خاطر مسائل خودشان دیگر، حالا دلیل نیست برای اینکه چون حالا در زندان منصور است پس بنابراین آدم خوبی است، نه! خوارج هم رفتند معاویه را بکشند حالا آدم خوبی بودند؟ همان خوارجی که آمدند برای کشتن امیرالمومنین همان خوارج هم رفتند سراغ معاویه، همان‌ها [هم] رفتند سراغ عمروعاص خب موفق نشدند [ولی] راجع به علی، دیگر آنها شمشیرشان اصابت کرد و اینها، خب اینها آدم خوبی نبودند، مگر دلیل بر این است که هر کسی فرض بکنید که مخالف با یک فرد مخالفی باشد فرد صالحی است؟ نخیر! دواعی! هزاران هزار داعی هست برای ارتباطات و موافق با آن فردی که در راه است و در رأس آن امام علیه السلام است نشانه برای [صلاح] است ولی مخالفت با فرد مخالف دلیل نیست. دواعی مختلف ممکن است باشد برای مخالفت. دواعی دواعی مختلف است، این همه فئات مختلفه اینها در جهنم و در جهیم، اینها هیچکدامشان [اهل اصلاح] نیستند.

خب حالا همین آقا چون با خلیفه آمده مخالفت کرده، چون افراد را تهییج کرده برای مبارزه‌ی با منصور، به خاطر این می‌شود یک فرد انقلابی، فرد مبارز، فرد مجاهد، و از افتخارات اسلام! می‌شود از افتخارات اسلام! اینطور می‌نویسندها! نوشتند دیگر، در کتابهایشان نوشتند چرا؟ تو که داری افراد را دعوت می‌کنی، تو که داری نامه می‌نویسی نامه‌ی تو هم به منصور می‌رسد و دستور زندان می‌دهد، چرا خودت بلند نمی‌شوی؟ می‌گوید نه! من اینجا نشستم می‌خواهم تکالیف عباد را تعیین کنم! چرا خودت بلند نمی‌شوی؟ چرا خودت در خانه نشستی و می‌گویی لنگش کن مردم بروند جبهه؟ ابوحنیفه نشسته در خانه به مردم می‌گوید آقا بروید جبهه، جبهه‌ی با منصور دوانیقی، خودت بلند شو برو! ها! یک گلوله هم به کله‌ات بخورد تا بفهمی این گلوله‌ای که به کله‌ی مردم می‌خورد چه مزه می‌دهد؟ امیر المومنین وقتی که شمشیر دستش می‌گرفت حسن و حسین هم با او در صفین بودند، خودش هم از همه‌ی مردم به لشگر نزدیکتر بود، ننشسته بود مثل ابوحنیفه مردم را راه بیندازد به مبارزه‌ی با منصور دوانیقی و بعد هم آن نامه به دست منصور برسد و بگوید حالا بگیرید و در زندان و بعد هم در زندان فلان، نه! خودش هم بود وسط معرکه، نمی‌گفت لنگش کن، جانش هم مثل بقیه بود علی، تقدیر و مشیت الهی را هم برای همه یکسان می‌دید، حساب و کتابی هم بین خودش و غیر خودش، هزارتا اینور و آنور و چی چی محافظ و برج و بارو و نمی‌دانم تا ثریا، برای خودش قرار نمی‌داد، نه بابا! همان شب نوزدهم هم که وقتی گفتند آقا با شما تا مسجد بیاییم گفت برای چی می‌خواهید بیایید؟ می‌خواهید بیایید چی کار کنید؟ آیا از تقدیر الهی می‌توانید من را حفظ کنید بلند شوید بیایید، نیامدند، آمدند در مسجد، ابن ملجم آمد زد. تازه آن چی بود؟ [او] عالم به خفیات هم بود، ما هیچی! این را هم نداریم، الحمدلله این را هم نداریم.

مگر از دست عزرائیل می‌شود فرار کرد؟ از مشیت و اراده‌ی خدا مگر می‌شود گریخت؟ خب نمی‌شود، پس چه خبر است؟ چه خبر است؟

حالا ما فقط این خصوصیت را می‌بینیم، این موقعیت را می‌بینیم، فرد را از این دیدگاه نگاه می‌کنیم، برتری سیدالشهدا را به واسطه‌ی آن جهت ظاهری قلمداد می‌کنیم، بنده خدا امام مجتبی نه! [او] این حرفها را نداشت! مظلوم، مظلومتر از این امام مجتبی ما نداریم، حالا در جنگ صفین رشادتی که امام مجتبی انجام می‌داد اگر بیشتر از امام حسین نبود کمتر نبودها، ولی می‌دانید چرا امام مجتبی مظلوم واقع شد؟ جوابش را تا حالا گرفتید دیگر، چون امام مجتبی امام بود و امام یعنی آن حیثیت ثبوتیه و جنبه‌ی ربطیه‌ی عبودیتی که بین این مظهر و بین آن ظهور و بین پروردگار قرار دارد به خاطر این مظلوم واقع شد، اگر امام مجتبی هم مثل ابوحنیفه بود، اگر امام مجتبی هم مثل خوارج بود، اگر امام مجتبی هم مثل عبداللَه ابن زبیر بود، اگر امام مجتبی هم مثل سایر افراد بود، دیگر الان امام مجتبی مظلوم نبود، به به، امام مجتبی شمشیر بزن و بر علیه خلفا قیام بکن و سر بینداز و دست قطع کن و فلان و این حرفها، [او] هم می‌شد یک امام حسینی در کنار امام حسین با این خصوصیت، ولی اسمی از امام مجتبی نیست! چرا نیست؟ چون امام مجتبی امام است، چون امام است باید مظلوم واقع شود، چون امام مجتبی امام است آن حیثیت ثبوتیه در او به مرتبه اتم است.

اگر امام مجتبی هم مثل عمرسعد بود یا مثل فرض کنید خالد ابن ولید بود الان مگر خالد ابن ولید را در همین کتب اسلامی از مفاخر اسلام نمی‌شمارند؟ همین خالد ابن ولید را، همینی که با زن مالک ابن نویره در شب قتلش زنا کرد! همین آقا، در همین کتب شیعه خالد ابن ولید را از مفاخر اسلام شمردند، از همین علمای شیعه صراحتا سقیفه‌ی بنی ساعده، به عنوان یک جریان اصلاحی که جلوی تشطط مسلمین را گرفته است نام برده شده است! اوف بر همه‌ی اینها باشد! از سقیفه بنی ساعده! اینها به چی نظر می‌کنند؟ به جنبه‌ی اثبات. این را می‌گویند ماتریالیست اسلامی. ماتریالیست یعنی دیدگاه ماده‌گرایانه، دیدگاه و نظری که آن نظر روی جنبه‌ی اثبات است نه روی جنبه‌ی ثبوت، به امام حسین نگاه می‌کنیم، در کتابهایمان روی منبرهایمان، فلان، در روز عاشورا قیام کرد و بر علیه یزید و عبیداللَه ابن‌زیاد فلان کرد و ....! حالا اگر امام حسین این کار را نمی‌کرد، ها! ا ببینید! چرا اینجوری شد؟ چرا آنجوری؟ چرا؟ چون دیدگاه ما دیدگاه ماتریالیست است، حتما که نباید لنین و مارکس باشد، این هم یکی.

وقتی که نظر ما می‌افتد روی جنبه‌های اثباتی و ظاهر را می‌بینیم، موسی ابن جعفر را موسی ابن جعفری می‌دانیم که بر علیه هارون، خلیفه‌ی ظالم، قیام کرده، کی موسی ابن جعفر بر علیه هارون قیام کرد؟ کجا قیام کرد؟ کجا قیام کرد؟ امام سجادی را ما باید قبول کنیم که از نقطه‌ی نظر مقام اثبات، آن امام سجاد در قبال خلفاء جائر بایستد تا پای جان اما اگر در تاریخ بخوانیم که همین طور هم هست که امام سجاد بیعت می‌کند با فرستاده

یزید وگرنه خونش هدر است این را نمی‌توانیم بپذیریم، نه! این در تاریخ درآمده! این را به امام سجاد اضافه کردند، حضرت این کار را انجام نمی‌دهد! می‌گویند دیگر! مگر نمی‌گویند؟ امام سجاد کی این کار را انجام می‌دهد؟ این از مقام امامت بعید است، نه آقا! بعید نیست، بیعت نمی‌کرد می‌کشتند، شمشیرش را درآورده شمشیر سه متری را می‌گوید یا بیعت کن یا تو را هم مثل بقیه، ده هزار فرزند نامشروع بعد از آن جریان در مدینه متولد شد، شوخی ندارد، این است! همین است. حضرت چی کار کند؟ نه! نمی‌کنم، نخیر! نمی‌کنم، باشد [او را] هم مثل امام حسین [می‌کشند] مگر امام حسین را سر نبریدند؟ چی شد؟ خب سر بریدند دیگر! بعد هم اسب را تازاندند! نه [فقط] خودش، بچه‌ی شش ماهه‌اش را هم گوش تا گوشش را اصلا تکه تکه کردند! می‌کنند دیگر، هست. انجام می‌دهند.

امام سجاد چه کار کند؟ ما فقط از امامت مقابله و مبارزه و اینها را دیدیم، به آن جنبه‌ی ثبوتیه‌ی قضیه که او اصل است و آن همه چیز است و باید فقط نظر روی آن متمرکز باشد و مرتکز باشد، ما او را ندیدیم فقط به جنبه‌ی ظاهر نگاه می‌کنیم، خب خیلی‌ها مشابهت با ائمه دارند، خیلی‌ها، چگوارها هم مشابهت دارند، ژاندارک هم بر علیه این چیزها قیام می‌کرد و فلان، نهرو هم فلان بود، گاندی هم همینطور بود، مگر گاندی بر علیه سیاست انگلیس مبارزه و اینها نکرد؟ پس او هم نعوذ باللَه نعوذ باللَه او هم امام حسین است دیگر! چه فرقی می‌کند؟ گاندی هم همین کار را کرد دیگر، نهرو گاندی، چگوارو، ژاندارک امثال ذلک، حالا دیگر بخواهیم اصلا اسم ببریم و این حرفها، دهانمان نجس می‌شود با این اسامی که دیگر یک مشت کافر و فلان و این چیزها. حالا خدا می‌داند که با هر کسی به مقتضای آن علمش، آن رحمانیتش [چگونه رفتار] کند، هر کسی قدم خیر برداشته اجرش هست برنداشته [نیست.]

اینها همش برای چیست؟ اینها همش به خاطر این است که روح ماتریالیستی اسلامی بر دیدگاه ما حاکم شده است، و همه‌ی قضایا را از این دیدگاه ما مشاهده می‌کنیم. آن کسی برای ما اهمیت دارد که منطبق با این دیدگاه باشد، نمی‌رویم اول برویم بگوییم امام حسین، بعضی‌ها هستند مثلا همان سابق که بعد از این انقلاب از این گروه‌های مخالف و این ناسیونالیستی و اینها که آمده بودند، من گاهی می‌شنیدم مثلا تاکسی بود، می‌گفتند ما اول ایرانی هستیم و بعد مسلمان هستیم، احمق‌ها! اول ایرانی هستیم بعد مسلمان هستیم، اصلا خودش تا جد سومش یادش نمی‌آید کی هست؟ می‌گوید ما ایرانی هستیم بعد مسلمان.

آن یکی می‌گفت نخیر! ما مسلمان هستیم بعد ایرانی، جنگشان می‌شد و دعوایشان می‌شد حالا قضیه ما هم همین است، وقتی که می‌خواهیم به یک امام نگاه کنیم، تاریخ یک امام را می‌خواهیم بررسی کنیم، به یک ولی خدا می‌خواهیم نگاه کنیم، به یک عارف می‌خواهیم نگاه کنیم، می‌خواهیم او را بررسی کنیم می‌رویم در جنبه‌ی اثبات او، آنچه را که از کارها با دیدگاه ما موافق باشد به همان مقدار به او بها و درجه و مرتبه می‌دهیم،

مدال می‌دهیم، اما اگر فرض کنید که یک نفر بود احساس کردیم دیدیم آمده کنار نشسته، از مسائل خودش را کنار نگه داشته، نه! این فایده ندارد! این کیست؟ این رفته کنار! هنر کرده آمده رفته اینجور نشسته؟ اگر راست می‌گوید بلند شود بیاید این کار را بکند، بنده خودم شاهد بودم در بعضی از این صحبت‌هایی که بعضی‌ها می‌کردند و چه جسارت‌هایی می‌کردند و گوشه‌هایی هم به مرحوم آقا و اینها، که یک عده آمدند اینجا و در حرم امام رضا و اینها پناه آوردند و خودشان را از مسائل برکنار نگه داشتند و اینها، اسم خودشان را عارف گذاشتند، خود بنده داشتم می‌شنیدم، کنار مرحوم آقا هم نشسته بودم. اسم خودشان را عارف گذاشتند، عارف! می‌دانید عارف کیست؟ عارف! شروع می‌کند آن کی و جوان و از این مسائل دیگر.

این چی دارد نگاه می‌کند؟ این را می‌گویند ماتریالیست اسلامی، این عارف است؟ این چهارده پانزده ساله را عارف می‌گویند آخر؟ آنی که بین تفنگ یک متری و بین هفت تیر فرق نمی‌گذارد این عارف شد؟ مفاهیم جایشان را عوض کردند، تعابیر جایشان را عوض کردند، تغییر دادند، اصطلاحات در غیر از مواضع خودش قرار گرفته، خب بله آقا! ما هزارتا می‌توانیم صفات مستحسنه بیاوریم، حسنه بیاوریم، برای افراد، اما هر چیزی جای خودش را دارد عزیز من، همینی که الان چهارده سالش است و دوازده سالش است و سیزده سالش است و هفده سالش است، این همه هم اخلاص دارد شما می‌برید بیمارستان در اتاق جراحی چاقو بهش بدهی قلب طرف را دربیاورد، یک عمل بایپاست بکند! می‌دهی یا نمی‌دهی؟ چرا نمی‌گویی که آقا این که چهارده سالش است و چی می‌کند و فلان پس بنابراین بهترین جراح قلب هم هست و چاقو بدهی دستش و ....! چرا نمی‌دهی؟ چون هر چیزی حساب دارد، اما حالا که قضیه به عرفان رسید هیچ دیواری کوتاهتر از عرفان پیدا نکردی؟ ها؟ هیچ دیواری را پیدا نکردی؟ عارف ما این است! ولی ما این است و فلان است. اینها چیست؟ به این می‌گویند ماتریالیست اسلامی. دیدگاه ماده‌گرایانه‌ی رنگ و لعاب اسلام، نه! رنگ و لعاب همینقدر که به اصطلاح در بین سایر مذاهب نرفتیم و از سایر ملل کمک نگرفتیم و زعمای آنها را برای خود زعیم قرار ندادیم، همینقدر، دوازده امام و چهارده معصوم، به همین مقدار جنبه‌ی اسلام و تشیع به خود می‌گیرد.

لذا ما می‌بینیم در صحبت‌ها در سخنان در حرفها، در مطالب بزرگان، مرحوم آقا نگاه کنید، اول آن جنبه‌ی واقع را در نظر می‌گیرد آن را به عنوان عمود و بعد بقیه‌ی مسائل را در آن حول و حوش شروع به بحث و غور می‌کند، اما افراد دیگر نه! مسئله اینطور نیست.

خب فعلا این بحث به این مقدار ان‌شاءالله که تا حدودی روشن شد. این را فعلا در اینجا ما تمام کنیم تا اینکه برسیم به عبارات و فرمایشات حضرت سجاد و ببینیم چه می‌گویند؟ اینقدر از خودمان [اضافه نکنیم] ببینیم امام چی گفته؟ آنی را که ....، خیر سرمان ما قول دادیم شبها، این دعای ابوحمزه را بخوانیم این که همش حرفهای خودمان شد، این که خیلی چیز نشد، ان‌شاءالله که امیدواریم خداوند فهم این مطالب، فهم این مسائل

را خداوند به ما بدهد واقعا وقتی که من خود من اینطور هستم لابد شما رفقا هم [این طور هستید] واقعا وقتی که من اینها را می‌خوانم اصلا نور امید در دلم به وجود می‌آید می‌گویم خب امام سجاد این حرفها را برای ما زده دیگر، خب من که الان دارم گناه می‌کنم، خودم هم می‌دانم دارم گناه می‌کنم، عبد متمرد هم هستم، اصلا قابلیت برای این که اسم عبودیت [را هم بر خودم] بگذارم نمی‌بینم، شوخی هم ندارم، اهل تواضع و این حرفها هم نیستم، بعد گاهی از اوقات اصلا از خودم ناامید می‌شوم پس خدایا چی کار کنیم؟ یک دفعه یاد امام سجاد می‌افتم.

می‌گویم امام سجاد همین ماها را دارد اینجا می‌گوید، می‌گوید خدایا ما همین هستیم، **ادعوك یا رب بلسان قد احرسه ذنبه**، خوشحال می‌شویم، می‌گوییم نه! ان‌شاءالله چیزی نیست ان‌شاءالله مورد مغفرت و رحمت خدا قرار می‌گیریم دیگر، چون حضرت از زبان ما دارد این مطالب را به خدا عرضه می‌دارد که **حجتی یا الله فی جراتی علی مسئلتك مع اتیانی ما تکره جودك و کرمك**، خب وقتی که خود امام سجاد عرضه می‌دارد که حجت من، دلیل من، آن پشتوانه، دیشب چی عرض کردم؟ حجت یعنی پشتوانه، پشتوانه‌ی من در سوالی که دارم از تو می‌کنم با گناهی که می‌کنم، همینی است که جود و کرم تو است، خب این پس راجع به من هم هست، این قضیه راجع به ماست، راجع به شماست راجع به تک تک افراد است، آدم نشاط پیدا می‌کند، عشق پیدا می‌کند، همت پیدا می‌کند شوق پیدا می‌کند، خب اگر این مطالب را ما از زبان امام سجاد نشنویم چه می‌شود؟ حالت یأس بر ما پیدا می‌شود، دلسردی، خستگی، و ناتوانی پیدا می‌شود و آن بالاترین مانع است.

امیدواریم خداوند متعال فهم این مطالب را در ما هر لحظه و آنی بیش از پیش و همت ما را نسبت به این مسائل [زیاد] کند و در همه حال ما را مورد عنایت و رحمت خودش قرار بدهد.

اللّهم صلی علی محمد و آل محمد